

<https://pecritique.com/>

انسان باشيم و انسان بمانيم درباره‌ی موج جديد افغان ستيزی

تقد اقتصاد سياسي
مه‌ماه ۱۴۰۲

خسرو پارسا



AFF

موج افغان‌ستیزی در هفته‌های اخیر اوج تازه‌ای گرفته است. در سال‌های اولیه‌ی افزایش زیاد تعداد مهاجران افغانی پس از ظهور مجاهدین و طالبان، زمینه‌ی هراس از این مسئله به‌وجود آمده بود. عکس‌العمل عده‌ای انتساب هرنوع بزه و جنایت به افغان‌ها بود. این موج در مقابل واقعیت فروکش کرد. افغان‌ها با تلاش و کار سخت و قناعت و درست‌کاری این موج را نشان‌دادند. و گرچه گهگاه بزه و جنایتی موجب ستیزه‌جویی می‌شد ولی در مقابل واقعیت فروکش می‌کرد.

پس از به قدرت رسیدن مجدد طالبان مسلم بود که تعداد پناهندگان افزایش یابد. که یافت. و باز معلوم بود که موج افغان‌ستیزی مجدداً شدت بگیرد. که متأسفانه گرفت. این بار اما به علل مختلف این موج شدت بسیار گرفته و نگران‌کننده شده است.

در علل این تشدید افغان‌هراسی دلایل متعددی در رسانه‌های رسمی و مجازی و ماهواره‌ها نوشته و گفته شده است. و به‌عنوان توجیه این هراس از مثال‌های متعددی استفاده شده که جالب است. یک جوان افغان پیراهن طالبان به تن داشت. بنابراین حتماً «نفوذی» طالبان بوده است. در یک زایشگاه مشخص تعداد نوزادان افغان از ایرانی‌ها بسیار بیشتر بوده است بنابراین به‌زودی جمعیت افغان‌ها بیشتر از ایرانی‌ها می‌شود که این خود نمونه‌ای از علم روش‌مند آمارگیری را نشان می‌دهد! و غیره.

من متخصص مسائل مهاجرت و نکات له و علیه آن نیستم. به‌قدر کافی کارشناسان در این موارد گفته‌اند و نوشته‌اند. اما برای چه کسانی؟ ظاهراً نه برای کسانی که از پیش تصمیم خود را گرفته‌اند و نیاز به مطالعه یا شنیدن نظر دیگران ندارند و به‌دلایلی ترجیح می‌دهند در حلقه‌ی هراس‌افکنان باقی بمانند. از این می‌گذریم.

در برابر این نوع افراد، تعداد زیادی از مردم به‌طور فردی یا جمعی کمر همت در یاری و توجه به پناهندگان بسته‌اند. دیدن و شنیدن کارهای این انسان‌ها شورانگیز و امیدوارکننده است. از این نیز می‌گذریم.

در موج افغان‌هراسی اخیر دو عامل جدید وجود دارد، یکی عامل تبلیغ و ایجاد تشنج از ترس به‌وجود آمدن یک «لشکر جرّار» جدید است. گرچه در موج اول که این ترس هم وجود نداشت و بیگانه‌ستیزان نمی‌توانستند به آن متوسل شوند و صرفاً به انتساب بزه‌کاری به افغانی‌ها متوسل می‌شدند (که به‌مرور نفی شد) ولی این بهانه‌ی

جدید اضافه شده است. گویی لشکرهای جرار کم‌اند! جوان افغان که پیراهن طالبان پوشیده بود دلیل قطعی و مثبت این ادعاست. اگر شاهد دیگری وجود دارد این افراد از نشان دادن آن به‌ما دریغ کرده‌اند. به‌هرحال، این رفتار نوعی خودزنی است. از توهم پیدایش لشکر جرار می‌ترسیم ولی از آنجا که قادر نیستیم سیاست حاکمیت را تغییر دهیم با رفتار خود زمینه‌ی دشمنی و عناد را بیشتر می‌کنیم. سعی می‌کنیم یک لشکر بسازیم.

و بالاخره مسئله‌ی گرفتن کار از دست ایرانیان است. من برخلاف این افراد که ظاهراً همزمان همه‌چیز را می‌دانند به‌نظر کارشناسان باور دارم. آنها می‌گویند چنین نیست. آنها می‌گویند سهم کارها و خدماتی که این پناهندگان ارائه می‌دهند در تولید ملی بسیار بیشتر از مصرفی است که می‌کنند. آنها می‌گویند نه تنها بسیاری از کارهای آنان را ایرانیان نمی‌کنند یا دست کم به آن جدیت نمی‌کنند، بلکه با منع افغان‌ها از کار، تورم و گرانی سرسام‌آور می‌شود. باز هم بگذریم.

* * *

اما قصد من در این نوشته‌ی کوتاه نکته‌ی دیگریست. قصد من نه محاسبه بر مبنای «سیاست دولتی» یا «منافع ملی»، بلکه برحسب تصویری است که ما از خود و دیگران داریم. ما که هستیم و که می‌خواهیم باشیم.

آیا با کودکی که به او فلفل می‌دهیم و از او فیلم می‌گیریم، آیا با کودک زباله‌گردی که او را در زباله‌دانی می‌اندازیم و قهقهه می‌زنیم چه می‌خواهیم بکنیم.

آیا با ترساندن همین کودک زباله‌گرد (که بیشتر هم افغان‌ها هستند)، توهین به او و ضرب‌وشتم او به کجا می‌خواهیم برسیم. قطعاً به انسانیت نخواهیم رسید. ما بیش از آن که او را تحقیر کنیم به خود بد کرده‌ایم. قصد من تکیه بر کمک به پناهندگان و رنجوران نیست. کمک به خودمان است تا از دایره‌ی انسانیت بیرون نرویم. من نه معلم اخلاق هستم نه اخلاق خودم بی‌عیب و نقص است ولی آن قدر می‌دانم که هر فرد و هر جمع می‌تواند و وظیفه دارد که روی دیگران و اجتماع تأثیر بگذارد. حرکات نادرست

فردی ما یک اجتماع را منحرف می‌کند. درست نیست. ما نمی‌خواهیم جامعه‌ای درنده و هیولوار باشیم.

تفکر فاشیستی از همین جاها شروع می‌شود و به تدریج نضج می‌گیرد. در آلمان هم به همین صورت شروع شد. ما نمی‌خواهیم جامعه‌ی فاشیستی داشته باشیم.

در تمام طول تاریخ انسان‌ها در اثر تغییر شرایط اقلیم و زیست مهاجرت کرده‌اند. عده‌ای که خود را نژاد برتر آریایی می‌دانند بهتر است به یاد بیاورند که آریایی‌ها خود قومی مهاجر و مهاجم بوده‌اند. و این به‌خودی خود نه خوب است و نه بد. هنگامی که شرایط زیست تنگ می‌شود طبیعی‌ترین راه مهاجرت است. مرزها بعد از انسان‌ها، و آن‌هم در ادوار اخیر، به‌وجود آمدند. قالب‌های پیش‌ساخته‌ای مقرر نشده بودند تا انسان‌ها در آن قرار گیرند.

هم‌اکنون در کشور ما و در دیگر نقاط جهان مسائل اقلیمی موجب مهاجرت‌های جمعی داخلی (و یا خارجی) می‌شود.

آن کوتاه‌بینانی که نه مسائل داخلی ایران را می‌بینند و نه نگاه می‌کنند که این مسئله‌ی مهاجرت (که امروزه به آن پناهندگی می‌گویند) نه مسئله‌ی ما بلکه مسئله‌ی همه‌ی جهان است آیا واقعاً تصور می‌کنند با بدرفتاری با افغان‌ها مسئله‌ی ایران حل می‌شود؟ آیا می‌توان این‌قدر نادان بود؟

آیا مسائلی که دولت طالبان برای ایران به‌وجود آورده است ربطی به این پناهندگان دارد؟ آیا دولت طالبان را نماینده‌ی مردم افغانستان می‌دانیم که خود از دست آنها، از گرسنگی و تشنگی و جنگ فرار می‌کنند.

من حیرت می‌کنم که برخی از کسانی که در زندگی شخصی خود رفتار مناسبی داشته‌اند در مورد این مسئله به‌کلی از آن طرف بام افتاده‌اند. حیرت‌انگیز است. این افراد به‌نظر من صرفاً در دام بیگانه‌هراسی افتاده‌اند و این تقصیر ماست.

ما به علل مختلف ماه‌ها و سال‌ها در روشنگری کوتاهی کرده‌ایم. غفلت بزرگ کرده‌ایم. حواس‌مان جای دیگری بوده است و این باید تصحیح شود. ما باید با کسانی که در دام افتاده‌اند بحث کنیم. روشنگری کنیم و آنها را به‌کلی از دست رفته تلقی نکنیم.

در جامعه‌ی سیاست‌زده‌ی ایران همه‌چیز به‌سرعت «سیاسی» می‌شود. گرچه ما کسانی را که بر این مبانی تصمیم شخصی می‌گیرند ملامت می‌کنیم ولی می‌دانیم و به تجربه دریافته‌ایم که به‌جز کسانی که «ضداجتماعی» هستند و یا منافع شخصی دارند، سایرین را می‌توان مجاب کرد که نه صرفاً به‌خاطر افغان‌ها بلکه بخاطر نجات انسانیت خود به مسائل به نوع دیگری بنگرند.

ما و من نوعی در توهّم تغییر سیاست حکام نیستیم. ولی می‌توانیم نسبت به مردمی که نزدیک به پنجاه سال است تحت اشغال و بمباران بوده‌اند قدری مهربان‌تر باشیم. همدل باشیم. ابرقدرت‌ها و عده‌ای مزدور تحت عنوان کمک، دهه‌ها آنها را کشتند، فریب دادند و سپس بی‌شرمانه فرار کردند و مردم را در دست شیاطین رها کردند. کسانی از ما که خود تجربه‌ی بیگانه‌بودن در کشورهای غربی را داشته‌اند از یادآوری توهین‌هایی که به آنها شده است خشمگین می‌شوند. ولی باین همه برخی خود نسبت به پناهندگانی که از استیصال به ما روی آورده‌اند بدتر می‌کنیم. «چشم‌آبی‌ها و موبورها» بد می‌کنند به‌خودشان می‌رسند و به‌ما بی‌اعتنایی می‌کنند ولی ما صرفاً به‌خاطر «آینده‌نگری» با پناهندگان دشمنی می‌کنیم! طفل معصوم بی‌اطلاع! کدام آینده، کدام آینده‌نگری. من هم اکنون خود به‌صورت دیوی درمی‌آیم. از غالب انسان بیرون می‌آیم. نکند پناهندگان در آینده به‌من بد کنند. طفلک بیچاره! اگر تو آینده‌نگر بودی به این روز نمی‌افتادی! تو این را از کجا می‌گویی. چقدر در «پیش‌بینی»های گذشته موفق بوده‌ای. تو می‌خواهی قصاص قبل از جنایت بکنی چون «همه‌چیزدان» هستی. و یا چون سردسته‌هایت چنین می‌گویند. سردسته‌هایی که از موفقیت به کهکشان رسیده‌اند!

یک لحظه تصور کن که آلمان هیتلری جمع کثیری را مجبور به پناهنده شدن به کشورهای مجاور کرده است. تو در آن کشور هم‌جوار هستی. آیا چه می‌کنی؟ پناه می‌دهی یا دشمنی می‌کنی؟ طالبان اگر بدتر از هیتلر نباشد بهتر نیست. به‌هوش باش! هنگامی که در یک اتوبوس می‌بینی یک نوجوان علقه مضغه‌ی ایرانی به جمع افغان‌ها حمله می‌کند و دشنام می‌گوید که عرض‌اندام کرده باشد و دیگران چیزی نمی‌گویند، هنگامی که چند کودک افغان که در زیر چتر محبت یک ایرانی محیطی برای زندگی یافته بودند اکنون دارند از ترس به خود می‌لرزند. هنگامی که اوباش ایرانی

پدر و فرزند افغانستانی را تا سرحد اغماء می‌زنند ولی چون طرف آنها افغان است آنها را رها می‌کنند و تو با آنکه شاهد هستی چیزی نمی‌گویی لشکر جرّار همان تویی تو. دست محبتی که به سر فرزندت می‌کشی از روی عادت و عرف است. از روی عشق و انسانیت نیست وگرنه نمی‌توان آن قدر دورو بود. آنقدر من و تو کرد.

تولستوی می‌گوید وقتی درد خود را حس می‌کنی زنده‌ای ولی زمانی که درد دیگری را حس می‌کنی انسان هستی. ما انسانیم و می‌خواهیم انسان بمانیم. دست کم برای کمک به خودمان به به افغان‌ها کمک کنیم.

۱۴ مهر ۱۴۰۲